جامعه برتر در قلمرو منش و عمل

على كرمى

جامعه مطلوب قرآنى، ويژگى هاى زيادى دارد. در ذيل، مهم ترين اين ويژگى ها را بر مى شماريم:

1ـ جامعه پرستش و نيايش آگاهانه و آزادمنشانه

از ويژگى هاى بارز جامعه مطلوب و مورد نظر قرآن، عبادت خالصانه خدا، پرستش عارفانه و شورانگيز او، راز و نياز با آفريدگار هستى و رابطه دوستانه و هماره با آن سرچشمه زيبايى، توانايى و شكوه است.

شناخت درست پديد آورنده جهان هستى و تدبيرگر فرزانه امور و شؤون آن، با وصفى كه از ذات يگانه اش رفت، شعله هاى مهر و محبت را در دل افراد و اعضاى اين جامعه، فروزان ساخته و آنان را به درجه دلدادگى و عشق و به قلّه رفيعى كه فلسفه آفرينش انسان،[1] و سرلوحه دعوت تمامى پيامبران،[2] و راه و رسم همه پديده هاى هستى است،[3] اوج مى بخشد. به ويژه كه اينان نيك مى دانند در كران تا كران قرآن، انبوهى از آيات، فرد و جامعه توحيدگرا را به پرستش آگاهانه و عبادت خالصانه خدا و سرمايه بخش وجودشان فرا مى خواند و در آيات بى شمار ديگرى، همگان را از پرستش و خضوع در برابر غير خدا، سخت هشدار مى دهد.

(وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِي كُلِّ أُمَّة رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ)[4]

«و به يقين در ميان هر جامعه اى پيام آورى برانگيختيم كه: هان اى مردم! تنها خداى يكتا را بپرستيد و از طاغوت دورى جوييد.»

ريشه هاى پرستش

ريشه پرستش خدا و فرمانبردارى از ذات بى همتايش در جامعه مطلوب، از سويى به آفريدگارى و شكوه او بر مى گردد، كه انسان با شناختِ درست او، خود را در برابر بزرگى اش سپاسگزار مى نگرد، و از دگرسو، سبب پرستش او آن است كه انسان با همه توانايى ها و استعدادها و خلاقيت هايش، خود را در برابر آن قدرت نامتناهى، نيازمند و ناتوان و او را بى نياز مطلق و برطرف كننده نيازها، تدبيرگر كارها و تنها مؤثر در امور مى بيند، و اين جاست كه در برابر او از جان و دل، پيشانى بندگى به خاك مى سايد و فرمان وقانون مترقى و عادلانه او را گردن مى گزارد.

عبادت در متن زندگى

جامعه مورد نظر قرآن، افزون بر بينش توحيدگرايانه، رابطه اش با آفريدگار و سرمايه بخش وجودش، گرم و عاشقانه و پرمهر است و هيچ عملى را جز به خاطر كسب خشنودى او روا نمى دارد.

در اين جامعه، خواب و بيدارى، قيام و قعود، فرياد و سكوت، جهت و هدف، آرمان و برنامه، حركت و توقف، اقتصاد و اجتماع، عرفان و اخلاق، جهاد و دفاع، تربيت و سازندگى، تغذيه و تنفس و ...، همه و همه، رنگ خدايى و معنوى دارد و همه به عنوان عبادت و به نيّت پرستش خدا انجام مى گيرد و از هرگونه سوداگرى، فريبكارى، تحميل، خودكامگى و بهرهورى ابزارى و تخديرى از مفاهيم مقدس و زيبا به دور است; چرا كه در اين جامعه و در نگرش دينى و عبادى آن، سلسله امورى كه از متن زندگى فرد و جامعه و دنياى او جدا و نام آن عبادت باشد، وجود ندارد; بلكه عبادت و پرستش خدا در متن زندگى است و با آن، چنان درآميخته است كه همه را در بر مى گيرد.

عبادت هاى ويژه

جامعه مورد نظر اسلام، هر عمل شايسته و بايسته اى را كه با انگيزه الهى انجام گيرد، پرستش خدا و عبادت او مى نگرد; با اين وصف، علاوه بر پرستش به مفهوم گسترده آن، برنامه هاى خاصّ عبادى نيز براى شبانه روز خويش و رشد و اوج به سوى سرچشمه كمال و جمال دارد، كه برخى به صورت فردى و نهانى انجام مى گيرد و برخى به صورت گروهى، كه از آن جمله نماز و نيايش است.

الف ـ نماز

سيماى جامعه مطلوب، سيماى نماز و يكتاپرستى است. در آغاز روز و پيش از درخشش خورشيد جهان افروز، همه به سوى خدا مى روند و با ياد و نام او، خانه دل را صفا مى دهند و جان را عطرآگين مى سازند.

در نيمروز نيز، صف به صف سر بر آستان كبريايى اش مى سايند. همين گونه در پايان روز و در دل شب او را مى ستايند و به وسيله نماز از او نيرو و امداد مى جويند; چرا كه نماز جلوه اى از پرستش خدا، پرتوى از بندگى او، نُمودى از يكتاگرايى و يكتاپرستى است.

نماز به مفهوم مترقى و حقيقى و خردگرايانه آن، سيماى اسلام، نشانه ايمان، تابلو دين باورى و دين مدارى، داروى بيمارى مرگبار خودكامگى و خودپرستى، ستون و عمود آيين، نور ديدگان پيامبر، برترين عبادت خدا، كليد بهشت پرطراوت و زيبا، وسيله سپاس و ستايش، شفابخش دل ها از گناه، آرام بخش قلب ها از اضطراب، تكيه گاه تزلزل ناپذير، مهم ترين سفارش پيامبران و امامان راستين، و كوبنده اهريمن و شيطان و هواهاى سركش است.[5]

به همين جهت، جامعه مورد نظر قرآن، نماز و راه و رسم عادلانه، و فرهنگ آزادپرور آن را آن گونه كه مى بايد به پا مى دارد و از آن و به نام آن جز تقرّب به خدا نمى جويد:

(الَّذينَ اِنْ مَكَّناهُمْ فِى الاَْرْضِ اَقامُوا الصَّلوةَ وَ آتُوا الزَّكوةَ وَ اَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلّهِ عاقِبَةُ الاُْمُورِ)[6]

«... همانان كه اگر در زمين موقعيت و توانايى به آنان ارزانى داريم، نماز را برپا مى دارند و زكات و حقوق مالى خويش را مى پردازند و به كار نيك و پسنديده فرمان مى دهند و از كار ناپسند و شيوه هاى بيدادگرانه باز مى دارند، و فرجام همه كارها از آن خداست.»

همان گونه كه سرلوحه برنامه عبادى و تربيتى پيام آوران خدا نيز چنين بود:

(وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنا وَ اَوْحَيْنا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ اِقامَ الصَّلوةِ وَ ايتاءَ الزَّكوةِ وَ كانُوا لَنا عابِدينَ)[7]

«و آنان را پيشوايانى قرار داديم كه مردم را به فرمان ما راه مى نمودند; و انجام كارهاى شايسته و برپا داشتن نماز و پرداخت زكات و حقوق محرومان را به آنان وحى كرديم; و آنان هماره عاشقانه و خالصانه پرستشگر ما بودند.»

و جالب است كه يكى از ويژگى هاى جامعه آرمانى قرآن، كه به دست توانمند كعبه مقصود و قبله موعود «امام مهدى» ـ عليه السلام ـ شكل مى گيرد، همين پرستش خالصانه و عبادت عاشقانه خدا و رواج فرهنگ انسان پرور نماز، دوشادوش رعايت حقوق اقتصادى و اجتماعى و سياسى مردم است:

«خدا به كسانى از شما كه ايمان آورده و كارهاى شايسته انجام داده اند، وعده فرموده است كه آنان را در روى زمين به جانشينى خود برخواهد گزيد; درست همان سان كه آن كسانى را كه پيش از آنان بودند، جانشين خود قرار داد; و آن دين و آيين و روش و منشى را كه براى آنان پسنديده است به سود آنان استقرار خواهد بخشيد; و ترس آنان را به نعمت امنيّت و آرامش تبديل خواهد ساخت; به گونه اى كه تنها مرا مى پرستند و چيزى را شريك و همتاى من نمى سازند ... .»[8]

ب ـ نيايش

جامعه مورد نظر قرآن، جامعه نيايش و راز و نياز است. جامعه تلاوت قرآن و دريافت پيام انسان ساز آن و عمل به برنامه ها و مقررات بشردوستانه و دادگستر و امنيت آفرين خداست. جامعه مطلوب، جامعه رمضان و ضيافت خدا و مكتب انسان ساز آن است. جامعه شب زنده داران، يكتاپرستان، توحيدگرايان، عاشقان ژرف نگر حق و مخلصان آزادمنش و عدالت پيشه و مردم خواه است.

حضرت اميرمؤمنان اين گونه اين جامعه را به وصف مى كشد:

«امّا شب هنگام! راست برپايند، و قرآن را جزء جزء با تأمّل و درنگ بر زبان دارند، و با خواندن آن اندوهبارند، و در آن خواندن داروى دردِ خود را به دست مى آرند. و اگر به آيه اى گذشتند كه تشويقى در آن است، به طمع بيارمند و جان هاشان چنان از شوق برآيد كه گويى ديده هاشان بدان نگران است، و اگر آيه اى را خواندند كه در آن بيم دادنى است، گوش دل هاى خويش بدان نهند، آن سان كه پندارى بانگِ برآمدن و فروشدنِ آتش دوزخ را مى شنوند. ـ با ركوع ـ پشت هاى خود را خمانيده اند و ـ با سجود ـ پيشانى ها و پنجه ها و زانوها و كناره هاى پا را بر زمين گسترانيده، از خدا مى خواهند گردن هاشان را بگشايد ـ و از آتش رهاشان نمايد ـ . و اما در روز، دانشمندان اند خويشتن دار، نيكوكاران اند پرهيزگار، ترس آنان را چون تير پيراسته تراشيده كرده است و نزار. چون كسى بدان ها نگرد، پندارد بيمارند، اما آنان را بيمارى نيست، و گويد خردهاشان آشفته است ـ اما آن پريشانى را سبب ديگرى است ـ .»[9]

عبادت و ديدگاه ها

برداشت پرستش گران و عبادت كنندگان از عبادت خدا و نيايش و راز و نياز با او يكسان نيست; چرا كه شناخت آنان نسبت به خدا و مذهب متفاوت است.

برخى عبادت را همان آداب و برنامه هاى ظاهرى مى نگرند و عبادت نمودن را نوعى معامله و تجارت مى دانند. اين گروه از عبادت كنندگان در اين راه، خود را موظف به انجام همان آداب و مراسم عبادى و ظاهرى مى دانند و در برابر آن، خداى را موظف به پرداخت پاداش; اينان از روح و معنا و مفهوم و هدف عبادت و اثر اوج بخش روحى و تربيتى آن بيگانه اند و روحيه تاجرمنشانه و سوداگرانه دارند:

«إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ ... .»

«مردمى خدا را به اميد بخشش پرستيدند، اين پرستش بازرگانان است.»

برخى ديگر روحيه برده منشانه دارند و به دليل عدم شناخت خردمندانه و اساسى خدا و دين آزادى بخش او، عبادت را انجام همان آداب و مراسم ظاهرى، و وسيله خاموش ساختن شعله ها و شراره هاى آتش دوزخ و نجات از آن مى نگرند:

«وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ ... .»

«و گروهى او را از روى ترس عبادت كردند و اين عبادت بردگان است.»

اما عبادت كنندگان حقيقى و ژرف نگر، هم آفريدگار دانا و توانا و فرزانه و بى نياز را نيك مى شناسند و هم معنا و مفهوم و هدف عبادت خدا را.

اينان عبادت را وسيله كمال، پرواز روح، راه تقرب به معشوق و محبوب، و راه اوج به سوى سرچشمه هستى و زيبايى و جمال و كمال مى نگرند.

اينان براى عبادت و برنامه هاى عبادى، ظاهر و باطن، قالب و روح، و پوسته و مغزى مى نگرند و روح و جان و معنا و مفهوم آن را خدايى شدن و خدايى انديشيدن و خدايى عمل كردن مى دانند.

آزادگان راستين عالم اينان هستند و اينان اند كه تنها او را شايسته عبادت و پرستش مى نگرند و بس:

«وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللّهَ شُكْراً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الاَْحْرَارِ.»[10]

«و گروهى وى را براى سپاس پرستيدند و اين پرستش آزادگان است.»

عبادت خالصانه و عاشقانه خدا، داراى آثار فردى، اجتماعى، سياسى و انسانى بسيارى است. رابطه گرم و صميمانه جامعه مطلوب و محبوب قرآن با خداى خويش كه در شب زنده دارى ها، شور و شوق ها، سوز و گدازها و تلاوت قرآن ها تجلى مى يابد، چنان كارساز است كه روح و جسم و خانواده و جامعه را دگرگون مى سازد و بدان ها حال و هوا و شور و اميد و جلوه اى خاص مى بخشد و جامعه را در جهت درست انديشى و شايسته كردارى و بشردوستى و رعايت حقوق خدا و انسان رهنمون مى شود.

در پرتو اين پرستش ها و برنامه هاى عبادى، فرد و خانواده و جامعه از سويى، جان و پيكر خويش را از ضدارزش ها و رسوبات استبداد و خودكامگى و شرك و جاهليت پيراسته مى سازد،[11] و از دگرسو كران تا كران دنياى خويش را به گل بوته هاى ارزش هاى والاى قرآن آراسته مى سازد.[12]از سويى مشعلِ فروزان خرد را زنده و پرفروغ، نفس و هواهاى سركش آن را مهار و در كنترل، قلب و جان را نورانى و روح را لطيف مى سازد و به يافته هاى قلبى و عنايات غيبى بال مى گشايد.[13] و از دگرسو جامعه را به لذت معنوى و روحانى مناجات با خدا اوج و آرامش مى بخشد:

«خدايا! تو به دوستانت از همه بى پژمان ترى، و براى آنان كه به تو توكل كنند از هر كس كاردان تر. بر نهانى هاشان بينايى و به درون هاشان آگاه، و بر مقدار بينش آنان دانا. رازهاشان نزدِ تو آشكار است، و دل هاشان در حسرت ديدار تو داغدار. اگر غربتشان به وحشت دراندازد، يادِ تو آنان را آرام سازد; و اگر مصيبت ها بر آنان فرو بارد به تو پناه آرند و روى به درگاهِ تو دارند; چه مى دانند سر رشته كارها به دست توست، و از قضايى خيزد كه پاى بست توست.

خدايا! اگر در پرسش خود درمانم يا راهِ پرسيدن را ندانم، صلاحِ كارم را به من نما و دلم را بدانچه رستگارى من در آن است متوجه فرما! كه چنين كار از راهنمايى هاى تو ناشناخته نيست و از كفايت هاى تو ناساخته نه.

خدايا! كارِ مرا به بخشايش خود واگذار، نه به عدلت ـ اى بخشنده كردگار ـ .»[14]

2ـ جامعه خِرد و انديشه

انسان، موجودى خردمند و برخوردار از شعور و انديشه است. خردورزى از حقوق ابتدايى انسان و مهم ترين امتياز او بر جانوران است; چرا كه آفريدگارش، او را موجودى برخوردار از موهبت خرد و انديشه آفريده، و به او قدرت ارزيابى و مقايسه و انتخاب ارزانى داشته است.

درست براساس همين طبيعت و هويت انسانى است كه مى خواهد درباره كران تا كران هستى، هستى بخش و خويشتن بينديشد و در پرتو دريافت هاى خويش از مجموعه هستى، شايسته ترين راه و رسم حيات را براى زندگى و تسخير پرفرازترين قلّه كمال و جمال برگزيند و جامعه اى مسؤول و آزادمنش، مالامال از خردورزى و بردبارى، آراسته به منطق و گفتمان و جامعه مقايسه و سنجش و آن گاه گزينش بهترين ها را پديد آورد و سامان دهد.

(... فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الاَْلْبابِ)[15]

«پس بشارت ده به آن بندگان من كه به سخن گوش فرا مى دهند و بهترين آن را پيروى مى كنند; اينانند كه خدايشان راه نموده و اينان همان خردمندانند.»

جامعه شايسته و مترقى، جامعه اى است كه نيروى خِرد و انديشه را از موانع و زنجيرهاى مريى و نامريى آزاد، و امكانات رشد عقلى و فكرى را براى او فراهم آورد. جامعه فاقد خردورزى، جامعه اى راكد و جامد است و يك جامعه و تمدن جامد و راكد ـ كه هماره در جهت ابتكار و نوآورى و اختراع و اقتباس درست و توليد فكرى و فرهنگى مترقى و نوآورى و نوانديشى نباشد ـ سرانجامِ آن، جز پسرفت و انحطاط و سقوط و فروپاشى چه خواهد بود؟

از ويژگى هاى بارز جامعه مطلوب و مورد نظر قرآن در بُعد فكرى و فرهنگى، اهميّت بسيار دادن به موهبت ارج دار خِرد، فراهم ساختن امكانات و مواد خام براى درست انديشيدن انسان، و جهاد سپيد و همه جانبه فرهنگى و تربيتى با موانع درونى و برونى بارورى و شكوفايى انديشه و حاكميت خردمندى و خردورزى است.

جامعه مورد نظر قرآن به راستى جامعه شعور و بينش است; جامعه درك و دريافت حقايق است; جامعه محتوا، عمق، مغز، و شناخت و آگاهى است.

در اين جامعه از سويى توده ها با حقايق و واقعيت هاى جهان هستى آشنا مى گردند و با رجوع به خِرد و فطرت خداجوى خويش، به سوى هستى بخش مى گرايند و از دگرسو با شناخت قوانين و كشف نظامات شگرف حاكم بر پديده ها، در راه ساختن دنيايى نو و زندگى و تمدن بانشاط و پرطراوت تلاش مى كنند.

در اين جامعه، جهالت و نادانى ضدارزش است. خرافات و اوهام، مردود است. دنباله روى، محكوم است. تعصبات سياه، راهى بدان ندارد. دعوت بدون دليل و برهان و پذيرش بدون معرفت و آگاهى، ضدارزش است. اختناق و سانسور، نفرت انگيز، و نشان ترس و تزلزل و بى اعتمادى به مردم و هيچ انگاشتن خِرد و افكار عمومى است.

اين ويژگى جامعه مطلوب در آيات متنوعى جلوه يافته است، از آن جمله در اين آيات:

1ـ در آياتى كه از خِرد و ارجدارى آن پيام دارد;

2ـ در آياتى كه جامعه را به خردمندى و خردورزى و ژرف نگرى فرا مى خواند;

3ـ در آياتى كه از عدم تعقل و تفكر، سخت انتقاد مى كند;

4ـ در آياتى كه از خردمندان به گونه اى وصف ناپذير تجليل مى نمايد;

5ـ در آياتى كه كوته فكران و كسانى را كه نمى انديشند، سخت نكوهش مى كند;

6ـ در آياتى كه آموزش و پرورش و پالايش و خودسازى و رشد عقلى را فلسفه بعثت ها مى نگرد;

7ـ در آياتى كه از موانع و زنجيرهاى گران اوهام و خرافات بر سر راه عقل پرده بر مى دارد.[16]

اين گراميداشت خِرد و دعوت به خردورزى و تلاش براى آفرينش شرايط و دنياى خردمندانه، به راستى شاهكار قرآن است و اگر به آن، به گونه اى شايسته توجه گردد، درون و برون جامعه و روابط و مناسبات آن دگرگون مى شود.

قرآن كريم، هيچ فاجعه اى را زيان بارتر از فقدان رشد فكرى و عقلى نمى بيند. پست ترين موجودات آفرينش و دوزخيان نگون بخت دنيا و آخرت و فروتر از چهارپايان را كسانى مى نگرد كه مشعل پرفروغ عقل را فروزان نسازند، و در زندگى خويش نينديشند، و وسايل و ابزارهاى شناخت را به كار نگيرند، و اين را از نشانه هاى جامعه هاى شرك زده و عقب افتاده و استبداد زده مى نگرد.

(وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الاِْنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ اذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها اُولئِكَ كَالاَْنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ)[17]

«و در حقيقت، بسيارى از جنّيان و آدميان را براى دوزخ آفريده ايم. ]چرا كه [دل هايى دارند كه با آن ]حقايق را[ دريافت نمى كنند، و چشمانى دارند كه با آن ها نمى بينند، و گوش هايى دارند كه با آن ها نمى شنوند. آنان همانند چهارپايان، بلكه گمراه ترند. ]آرى[ آن ها همان غافل ماندگانند.»

و بدترين جانوران را، كران و گنگانى وصف مى كند كه نمى انديشند:

(إِنَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذينَ لا يَعْقِلُونَ)[18]

و پليدى و نگون بختى اين جهان و جهان ديگر را ويژه فرد و جامعه اى مى داند كه نمى انديشند:

(وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ)[19]

و ندامت جانكاه و ذلت بار دوزخيان را ترسيم مى كند كه مى گويند:

«اگر ما گوش شنوا و انديشه بيدار داشتيم و مى شنيديم و مى انديشيديم، اينك در ميان اين آتش سوزان و در كنار دوزخيان تيره بخت نبوديم.»[20]

اسلام، يك ساعت تفكر را برتر از يك سال عبادت سطحى مى بيند و تفكر را پيش از شروع به انجام هر كارى، لازم مى داند،[21] و در برنامه شبانه روزى انسان، ساعتى را نيز براى انديشيدن قرار مى دهد:

«... وَ ساعَةٌ يَتَفَكَّرُ فِيما صَنَعَ اللّهُ اِلَيْهِ ... .»[22]

و از انسان مى خواهد تا در مورد جهان، انسان، جهان آفرين، گذشته و آينده، ظهورها و سقوط ها و ... بينديشد و درس گيرد.

قرآن در انبوهى از آيات، انسان را به تفكر فرا مى خواند:

(لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَل لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ وَ تِلْكَ الاَْمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)[23]

«اگر اين قرآن را بر كوهى استوار و سر به آسمان كشيده فرود مى آورديم، بى گمان آن را از ترس و احساس عظمت خدا فروتن و از هم شكافته مى ديدى; و اين مَثَل ها را براى مردم مى زنيم، باشد كه آنان بينديشند.»

«اى پيامبر! از تو درباره شراب و قمار مى پرسند. بگو: "در اين دو، گناهى است بزرگ، و سودهايى براى مردم است اما هشدار كه گناه آن ها از سودشان بيشتر است." و از تو مى پرسند: "چه چيز انفاق كنند؟" بگو: "افزون بر هزينه زندگى خويش را." آرى; خدا آيات و مقررات خود را اين گونه برايتان بيان مى كند; باشد كه بينديشيد.»[24]

و در آيات فراوان ديگرى كه با جملات «اَوَلَمْ يَرَوْا»، «اَوَلَمْ يَتفكّروا»، «فانظروا» و همانند آن ها آغاز مى شود، از نينديشيدن، سخت نكوهش مى كند.

با اندك دقت در اين موارد و نظاير آن ها، انگيزش انسان به سوى انديشيدن و خردورزى به روشنى آشكار مى شود.

اين همه، بدان خاطر است كه مهم ترين امتياز انسان بر حيوان به داشتن عقل و فكر و قدرت انديشيدن است و بايد براى آن شرايطى مساعد فراهم ساخت; چرا كه انسان ممكن است بتواند دقايقى چند بدون هوا و يا روزهايى بدون آب و هفته هايى بدون غذا و يا عمرى با فشار و محروميت زندگى كند، امّا لحظه اى نمى تواند بدون انديشه صحيح و بدون استقلالِ فكرى، زندگى درخور شأن انسانى داشته باشد.

3ـ جامعه فرهنگ و شناخت

جامعه مورد نظر قرآن، جامعه فرهنگ و دانش و بينش است. جامعه اى است كه فراگرفتن دانش و كسب بينش و آگاهى در آن يك رسالت، يك مسؤوليت، يك عبادت ارجدار و يك فريضه انسانى است; عبادت و فريضه اى است كه براى هر عضوى از اعضاى اين جامعه از هر جنس و هر رنگ و نژاد، در هر سن و سال، و در هر شرايط و موقعيتى حياتى است.

براى آموزش و پرورش و كسب دانش و تعميم فرهنگ و شناخت، نه محدوديت زمانى به رسميت مى شناسد و نه مكانى. همه جا را آموزشگاه مى نگرد و همه را يا آموزگار مى خواهد يا پژوهشگر و دانش طلب كه بايد از نخستين لحظات زندگى در اين جهان تا واپسين لحظات، دانش بجويند و بياموزند. از جهاد علمى و فكرى فروگذار نباشند و دورترين راه ها و سخت ترين مشكلات و جانكاه ترين دردها و رنج ها را براى كسب دانش و فرهنگ به جان بخرند و پاداش برترين عبادت ها را از آفريدگار دانش و آموزگار نخستين آن به انسان، دريافت دارند.

جامعه مطلوب، جامعه اى است كه دانش و حكمت را گمشده خويش مى نگرد و هماره به سان صيادى در پى صيد اين مرواريد گرانبهاست. آن را از هر بيان و قلم و دانشگاه و كرسى درس و خطابه اى فرا مى گيرد و از هر آموزگار و متخصص و دانشمندى مى آموزد; چرا كه زرشناس است.

جامعه مورد نظر قرآن و اسلام، در حقيقت جامعه آگاهان، روشنفكران و فرهيختگان و اصلاح گران است. به دانش و دانشوران و دانش پژوهان و صاحبان قلم و انديشه سخت بها مى دهد و حرمت و كرامت و امنيت آنان را پاس مى دارد، و آزادى و امنيتِ دانش و دانشگاه، استاد و دانشجو، حوزه و مسجد و كلاس درس و كرسى پژوهش را تضمين مى كند. دانشمندان را در رفعت مقام و بلندى مرتبه و منزلت، به سان پيام آوران نور و وارث آنان مى نگرد و مركب قلم شان را برتر از خون شهيدان راه حق و آزادى ارزيابى مى كند.

در نگرش به چهره آنان پاداش عبادت خدا مى بيند و همراهى و هم نشينى با آنان را مايه خير و بركت مى داند.

يك ركعت نماز آنان را برتر از هزار ركعت نماز مردم عادى ارزيابى مى كند و خواب آنان را برتر از هفتاد سال عبادت عابد.

برترى صاحبان دانش و انديشه را بر عبادت پيشگان، به سان برترى ماه شب چهارده بر ستارگان آسمان مى بيند.

جامعه اى است كه پس از اهميت حيات، اهميت دانش و فرهنگ و شناخت را در صدر برنامه اش قرار مى دهد.[25]

چنان كه فلسفه بعثت ها و نهضت هاى توحيدى را بر اين روند قرار مى دهد:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الاُْمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلال مُبِين)[26]

«اوست آن كه در ميان درس ناخوانده ها، پيام آورى از خود آنان برانگيخت كه آيات او را بر آنان تلاوت مى كند و پاكشان مى سازد و كتاب و حكمت به آنان مى آموزد، و بى گمان آنان پيش از اين در گمراهى آشكارى بودند.»

قرآن، جامعه بافرهنگ را، بينا و جامعه عقب مانده و بى فرهنگ را نابينا عنوان مى سازد.[27]

حضرت امام جواد ـ عليه السلام ـ مى فرمايد:

«... وَ الْعُلَماءُ فِى اَنْفُسِهِمْ خانَةٌ اِنْ كَتَموا النَّصيحَةَ، اِنْ رَأَوا تائِهاً ضالاَّ لا يَهْدُونَهُ، اَوْ مَيِّتاً لا يَحْيُونَهُ، فَبِئْسَ ما يَصْنَعُونَ ... .»[28]

«اگر دانشوران كتمان حق و خيرخواهى نموده و به گسترش فرهنگ و رشد بينش و آگاهى و نقد جامعه و مديريت و حكومت آن قيام نكنند و راه گم كرده اى را بنگرند و به هدايت او برنخيزند و مرده اى را نظاره كنند و به زنده ساختن و حيات علمى بخشيدن به او نپردازند، نسبت به خود و جامعه و مردم خويش خيانتكارند.»

حضرت اميرمؤمنان هماره در بيان و عمل بر اين نكته پاى مى فشرد كه از حقوق مردم بر مديريت جامعه و پيشوايان اين است كه براى رشد فكرى و بلوغ علمى و شكوفايى فرهنگ و تعميق بينش آنان، با همه وجود به پا خيزند و شرايط لازم را فراهم سازند:

«مردم! مرا بر شما حقى است، و شما را بر من حقى. بر من است كه خيرخواهى را از شما دريغ ندارم، و حقى را كه از بيت المال داريد بگزارم، شما را تعليم دهم تا نادان نمانيد، و آداب آموزم تا بدانيد.»[29]

قرآن، موهبت ارجدار و آزادى ساز قلم و حرمت آن را گرامى مى دارد، و به خون جوشان و زندگى ساز آن سوگند ياد مى كند:

(ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ)[30]

«سوگند به قلم و آنچه نويسند.»

4ـ دين شناسى عميق و ژرف

جامعه مطلوب و مورد نظر قرآن، جامعه فهم و درك، ژرف انديشى و دين شناسى است. برخلاف پندار ساده انديشان و بدآموزى زورپرستان ـ كه در طول تاريخ بر تعبدى بودن دين اصرار ورزيده اند ـ به تعبد بدون تفقه و درك عميق، و به عملِ منهاى شناخت و معرفت، و به تقليد بدون تحقيق و پژوهش، و به اقتباس بدون نگرش، نه تنها بها نمى دهد كه سخت يورش مى برد.

اين اصل مترقى و انسانى كه راه فلاح و نجات جامعه ها و تمدن ها در دين شناسى عميق و ژرف و درك مقررات دينى و آن گاه دين باورى و پايبندى و عمل به برنامه هاى انسان ساز دينى است، در فرهنگ وحى و رسالت از جايگاه بلندى برخوردار است.

قرآن جامعه مطلوب را چنين مورد خطاب قرار مى دهد كه:

«شايسته نيست ايمان آوردگان همگى به سوى ميدان كارزار كوچ نمايند و پيامبر را تنها گذارند. پس چرا از هر فرقه اى از آنان گروهى براى جهاد كوچ نمى كنند تا گروه ديگرى با پيامبر بمانند و در قلمرو فرهنگ و مفاهيم و مقررات دين، شناخت و آگاهى ژرفى به دست آورند و مردم خود را ـ هنگامى كه به سوى شان بازگشتند ـ بيم دهند؟! باشد كه آنان از نافرمانى پروردگار خود و قانون شكنى بترسند و از گناه و زشتى دورى جويند؟!»[31]

پيامبر گرامى در اين مورد هشدار داد كه: در دين دارى و دين باورى بدون دين شناسى عميق، هيچ ره آورد نيك و شايسته اى نيست:

«اَيُّهَا النّاس! لا خَيْرَ فِى دِين لا تَفَقُّهَ فِيهِ.»[32]

حضرت امير ـ عليه السلام ـ پرستش گر و ديندار بدون شناخت و آگاهى را به درازگوش آسيابان ـ كه هماره در حركت است، اما به دور خود مى چرخد و راه به جايى نمى برد ـ تشبيه كرده است:

«المتعبّدُ عَلى غَيْرِ فِقْه كَحِمارِ الطّاحُونَةِ، يَدُورُ وَ لا يَبْرَحُ ... .»[33]

حضرت امام صادق ـ عليه السلام ـ هر جوان توحيدگرايى را كه در انديشه درك و شناخت ژرف دين خود نباشد درخور نكوهش و تأديب مى نگرد:

«لَوْ اُوتيتُ بِشابٍّ مِنْ شَبابِ الشّيعَةِ لا يَتَفَقَّهُ لاََدَّبْتُهُ.»[34]

نيز آن حضرت، كسانى را كه دين شناس نباشند، عقب مانده و بى فرهنگ عنوان مى دهد:

«تَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّه مِنْكُمْ فِى الدِّينِ فَهُوَ اَعْرابِىّ.»[35]

وى جامعه و تمدنى را نيك بخت و مورد لطف خدا مى نگرد كه انديشمندان و دين شناسان آن فراوان باشند:

«اِذا اَرادَ اللّهُ بِقَوم خَيْراً كَثُرَ فُقَهائُهُمْ وَ قَلَّ جُهّالُهُمْ.»[36]

و ضمن تشويق و ترغيب به دين شناسى ژرف، فهم دين را كليد بينايى، كمال و جمال عبادت و بندگى و سبب رشد و عزت هر دو جهان وصف مى كند:

«تَفَقَّهُوا فِى دِينِ اللّهِ فَانَّ الْفِقْهَ مِفْتاحُ الْبَصِيرة وَ تَمامُ الْعِبادَة وَ السَّببُ اِلى الْمَنازِلِ الرَّفيعَة ... .»[37]

نيز برترى نقش دين شناس را بر عابد، همچون برترى خورشيد بر ستارگان عنوان مى سازد:

«وَ فَضْلُ الْفَقيهِ عَلَى الْعابِدِ كَفَضلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَواكِب ... .»

و عملكرد ديندار بدون شناخت و رشد انديشه را مورد خشنودى خداى نمى نگرد:

«وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِى دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللّهُ لَهُ عَمَلاً.»[38]

رمز اين همه اصرار در شناخت دين و فهم معارف و مفاهيم شريعت و دريافت سره از ناسره و ارزش ها از ضدارزش ها در واقعيتِ ظريف و سرنوشت سازى نهفته است: دين و آيين در صورتى زندگى ساز، حركت آفرين، رشدبخش، آزاده پرور، شكوفاننده خِرد و انديشه، و تضمين گر بهروزى انسان ها مى گردد كه به راستى همه ابعاد آن به دور از جمود و تعصب و افراط و تفريط مورد ارزيابى و تفسير و عمل قرار گيرد; چرا كه در غير اين صورت وسيله اى مى گردد براى تحميق و تخدير و فريب توده ها، و حربه اى مى شود براى تكفير و تفسيق و سر به نيست كردن انديشه و انديشمندان عدالت خواه و عاملى براى توجيه شرعى زورمدارى ها در دست شيفتگان قدرت و يا جريان هاى خمود و سنگواره اى.

به عبارت ديگر، دين همان قدر كه اگر به درستى مورد ارزيابى و شناسايى و عمل قرار گيرد، بهشت آفرين است و تضمين گر شرافت و كرامت و عزت و آزادگى، به عكس اگر تنگ نظرانه و تاريك انديشانه و با جمود و تعصب مورد نگرش يا تفسير و برداشت ابزارى قرار گيرد، براى جامعه از هر سمى خطرناك تر و از هر مادّه تخديركننده اى مخدّرتر و از هر بيداد و استبدادى مرگبارتر و مخوف تر و جهنم آفرين تر است.

نمونه اش در تاريخ اروپا، استبداد سياه كليسا و روحانيت مسيح در قرون وسطى به نام خدا و مذهب! و در تاريخ اسلام استبداد مخوف و مرگبار اسلام پناهان اموى و عباسى و در جهان معاصر نيز امارت اسلامى طالبان و هم انديشان آن ها در گوشه و كنار جهان; آرى، رمز اصرار اسلام و پيشوايان راستينِ آن به فهم و شناخت عميق دين بر اين هدف است كه مردم، دين شناس گردند و انتخابگر، اهل درك و فهم و بينش ژرف باشند و صاحب ابتكار و دريافت و استنباط، حق و ناحق را با معيارها بشناسند و چهره هاى آزادمنش و آزادى خواه و دادپيشه و راستگو را از سوداگران دين، و آن گاه جهت گيرى نمايند تا ديگر جاه طلبان نتوانند به نام خدا و مذهب، آن كنند كه هر دين شناسِ نوانديش و دردمندى بگويد: اى دين! چه بيدادها و بى دينى ها و خشونت ها و قساوت ها كه به نام تو انجام نمى گيرد! تا ديگر به نام دين آن نشود كه نخستين قربانى استبداد مخوف مذهبى در تاريخ اسلام، دردمندانه بگويد:

«اين دين در دست اشرار و استبدادگرانى به اسارت بود، كه به نام آن به هواهاى جاه طلبانه خويش مى رسيدند و زرق و برق دنياى نامشروع خويش را مى جستند!»

«... فَانْظُرْ فِي ذَلِكَ نَظَراً بَلِيغاً فَإِنَّ الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيراً فِي أَيْدِي الاَْشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا.»[39]

5ـ جامعه تحقيق و پژوهش

جامعه محبوب قرآن، جامعه تحقيق و پژوهش است، و با قشرى گرى و ساده انديشى و ظاهرسازى، سخت بيگانه و مخالف است.

از ويژگى هاى فرهنگى اين جامعه مترقى و پيشرو اين است كه از اعضا و افراد خويش مصرانه مى خواهد كه در پژوهش هاى فردى و گروهى، و ملى و منطقه اى و جهانى، پيشگام و پيشتاز باشند و به نگرش سطحى و ساده بسنده نكنند; به همه پديده ها و موضوعات و برنامه ها و رخدادها و گذشته و آينده، محققانه و ژرف بنگرند تا حقايق را از دل تاريخ و پديده ها بيرون كشند; چرا كه اين نعمت ژرف نگرى است كه موجب شكوفايى انديشه ها و بارورى خلاقيت ها و زايايى فرهنگ ها و شناخت حقيقت ها و توليد فرآورده هاى فكرى و فرهنگى و انسانى مى گردد و به انسان قدرت شناخت، مقايسه، ارزيابى، و انتخاب بهترين ها را مى دهد، نه صرف آموختن و تكرار و دنباله روى و ذوب شدن در افكار و انديشه هاى ديگران.

در اين جامعه به تلاش هاى تحقيقى، بهاى فراوانى داده مى شود. علل حقيقى و علمى رخدادها جست و جو و ارزيابى مى گردد و همه چيز به نيروهاى افسانه اى و اسطوره اى و اوضاع ستارگان و نيروهاى استكبارى نسبت داده نمى شود. كانون هاى علمى و تحقيقى به اندازه كافى با بودجه و امكانات و امنيت و آزادى در ابعاد گوناگون در تلاش اند و ثروت جامعه به جاى اسراف و تبذير در امور شخصى و تجملى و تبليغات بى ثمر، در راه رشد و تكامل و تحقيق و پژوهش به كار گرفته مى شود.

اميرمؤمنان ـ عليه السلام ـ مى فرمود:

«عَلَيْكُمْ بِالدِّراياتِ لا بِالرِّواياتِ.»[40]

«بر شما باد به فهم و دريافت عميق، نه بسنده نمودن به حرف و بيان سطحى و ظاهرى.»

و مى فرمود:

«درك عميق يك مطلب و دريافت درست يك درس زندگى ساز براى فرد و جامعه و مديريت آن، برتر از بيان هزار حديث و درس بدون دانستن و تعمق است.»

«حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ اَلْف حَديث تَرْوِيةَ.»

امام صادق ـ عليه السلام ـ شخصيت جامعه مورد نظر خويش را در گرو شعاع فكرى، فرهنگى و شناخت و ژرف نگرى آنان مى نگرد و پركشيدن به پرفرازترين قلّه شكوه و برترين درجه ايمان را در پژوهش و عمق فرهنگى و فكرى آنان ارزيابى مى كند:

«يا بُنَىّ! اِعْرِفْ مَنازِلَ الشّيعَةِ عَلى قَدْرِ مَعْرِفَتِهِمْ فَاِنَّ الْمَعْرَفَةَ هِىَ الدِّرايَةُ لِلرِّوايَة، وَ بِالدِّراياتِ لِلرِّواياتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ اِلى اَقْصى دَرَجاتِ الإِيمان ... .»[41]

6ـ جامعه دريافت مقررات از اصول

واژه «استنباط» از ماده «نبط»، به معنى استخراج آب هايى است كه در دل زمين جريان دارد و در اصطلاح دانشمندان اصول، استخراج و استنباط مقررات شريعت و فروعات دين از قرآن و اصول كلى دريافت شده از پيامبر و پيشوايان راستين دين است.

روشن است كه چنين كار بزرگى، در گرو بينش ژرف و آگاهى گسترده و عميق از گذشته و دنياى خويش و روند امور و انديشه بلند و بالنده است، نه صِرف آگاهى از آيات الاحكام كه يك ششم قرآن را تشكيل مى دهد. آرى، اين نيز از ويژگى هاى فرهنگى جامعه مطلوب و مورد نظر قرآن است.

پيشوايان راستين دين براى رشد فكرى و دينى مردم و به منظور اوج دادن انسان ها به زندگى عقلانى و زيستن به صورت موجودى برخوردار از معرفت و قدرت انتخاب و استنباط و درك و دريافت دين در حيات خويش، رهروان قرآن را به استخراج فروع از اصول ترغيب مى كردند و مى فرمودند: طرح اصول و پايه ها و قواعد كلى علمى و فرهنگى و حقوقى، بر عهده ماست و بر شماست كه به فروع و شاخه ها و تطبيق آن بپردازيد و خود را بسازيد و صاحب نظر گرديد:

«اِنَّما عَلَيْنا اَنْ نُلْقِىَ إِلَيْكُمُ الأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ اَنْ تُفَرِّعُوا ... .»[42]

و مرحوم «مجلسى» شواهد و نمونه هاى بسيارى در اين مورد در «بحار» آورده است.

7ـ جامعه منصف و حق جو

برخى انسان ها مطلق گرا و متحجرند و برخى گروه گرا; برخى دنباله رو و در چنگال آفت تبعيت و پيروى بى چون و چرا از ديگران و ذوب شدن در چهره ها و يا حزب ها و سازمان هايند. امّا انسان مطلوب و جامعه محبوب قرآن اين گونه نيست.

او نه در چنگال آفت تحجر و خشك مغزى و خمودى و قشرى گرى اسير است و نه در كمند دنباله روى و تقليد كوركورانه و اطاعت چاكرمنشانه و بى دليل و برهان از نهاد قدرت. نه انتقادناپذير است و در برابر چون و چرا و پرسش گرى و نظارت و محاسبه، به واكنش خشونت بار زبانى و قلمى و چوب و چماق و طرح اتهام و پرونده سازى دست مى يازد و نه تعصب به يافته ها و منافع فردى و صنفى و گروهى، او را كور و كر مى سازد; نه به زور و زرپرستى روى مى آورد و نه به خودكامگى و استبداد به رأى و نه عشق به كرسى قدرت و سياست منهاى صداقت و معنويت; چرا كه جامعه و مديريتى كه دچار اين آفت ها گردد به ناگزير به تضاد و كشمكش پايان ناپذيرى مى رسد. كارش به درگيرى هاى خونبار و حذف و طرد يكديگر كشيده مى شود. سرنوشت اش به چند راهى نابودى منابع و امكانات مادى و معنوى و كرامت انسانى جامعه، يا ديكتاتورى اكثريت يا اقليت زورمند، و يا گروه پرستى ويرانگر و ديكتاتورى طبقاتى به سان كمونيسم، فاشيسم، نازيسم، طالبانيسم و ... مى انجامد.

از اين رو جامعه مورد نظر قرآن، حق گرا و قانون پذير است. داراى انصاف و سعه صدر و آراسته به ويژگى هاى انسانى و اخلاقى است و ضمن شنيدن دعوت ها و ديدگاه ها و ديدن سليقه ها و طرح ها و برنامه هاى متنوع، انديشمندانه و انتخابگرانه مى سنجد، و در سخت ترين شرايط «مباهله»[43] مى كند، آن گاه بهترين ها را برمى گزيند و به حقوق و آراى مردم سخت بها مى دهد.

(... فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الاَْلْبابِ)[44]

«پس بشارت ده به آن بندگان من كه به سخن]ها[ گوش فرا مى دهند و بهترين آن را پيروى مى كنند; اينانند كه خدايشان راه نموده و اينانند همان خردمندان.»

به منطق و سخن و طرح و برنامه مى نگرد و نه گوينده و نويسنده و يا رسانه و روزنامه:

«اُنْظُرْ اِلى ما قالَ وَ لا تَنْظُرْ اِلى مَنْ قال.»

انتقادپذير است، آن هم نه تنها از منتقد و مخالف آشنا و خيرخواه، كه از بيگانه و دشمن نيز با مهر و معرفت و به سان هديه اى ارزشمند مى پذيرد و در آن مى انديشد:

«رَحِمَ اللّهُ مَنْ اَهْدى اِلَىَّ عُيُوبِى.»[45]

8ـ جامعه دليل و برهان

در جامعه مطلوب و محبوب قرآن، تمامى فراخوان ها، طرح ها و برنامه ها براساس دليل و برهان است، نه ادعاهاى بدون دليل و شعار و گزافه گويى و بازى با واژه ها و مفاهيم و ...; اين حقيقت بارها در قرآن از جمله در آيه هاى 111 از سوره بقره; 24 از سوره انبياء; 64 از سوره نمل; 75 از سوره قصص آمده و در همه اين ها درس دليل خواهى و برهان طلبى از دعوت كننده و مدعى و طراح و برنامه ريز و ... را به انسان ها مى آموزد:

(قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ)

«به آنان بگو: دليل و برهان خويش را بياوريد اگر راست مى گوييد.»

9ـ جامعه آزادمنش و آزادى خواه

در بسيارى از جامعه هاى بشرى با وجود شعارهاى پرزرق و برقِ دانش دوستى و فرهنگ پرورى و شكوفايى خردها و انديشه ها، هماره اين عقل و فكر و دانش و دانشگاه و مراكز علمى ومذهبى است كه زير فشار انواع تنگناها و محدوديت هاست، و به ناچار در خدمت قدرت و ثناخوان آن، و آرايشگر چهره كريه استبداد و انحصار و پايمال ساختن حقوق بشر و توجيه بيداد و ...، اما جامعه مطلوب و محبوب قرآن، هرگز اين گونه نيست و از اين بلاى بزرگ اجتماعى و سياسى پاك و پيراسته است.

در اين جامعه، نه تنها براى خرد و خردمندان و دانش و دانشوران و متفكران و نوانديشان و انتقادگران هيچ فشار، تنگنا و محدوديتى نيست و آنان را اهل تملق، چاپلوسى، ظاهرسازى و بت تراشى نمى خواهند، كه از آنان، گفتار و نوشتار آزادمنشانه و رفتار انتقادى و شجاعانه و خيرخواهانه مى طلبند:

«با من و حكومت من آن گونه كه با رهبران خودكامه و زورمدار سخن گفته مى شود، سخن نگوييد و چنان كه در برابر استبدادگران خشونت كيش و تندخو از بيان دردها و رنج ها و حقايق تلخ دم فرو مى بندند و خوددارى مىورزند، از بيان حقيقت و نقد و نظارت و محاسبه كناره نجوييد ... و از بيان سخن حق و يا ارائه رأى و نظر عدالت آميز و مشورت دهى خوددارى نورزيد!»[46]

در جامعه مطلوب، به سبب ارج نهادن به آزادى انديشه و وجدان، حتى در سخت ترين شرايط و لحظه ها نيز نه تنها مديريت و حكومت، از موانع و آفت هاى آزادانديشى بهره نمى جويد، كه به هيچ كس اجازه نمى دهد تا زير پرچم عدالت و آزادى و به نام پروا و ايمان، و شرايط ويژه و ... از آزادمنشى و گفت و شنود خردمندانه و منطقى گامى فراتر نهد و زبان و قلم به بدگويى و اهانت و تهمت و خشونت در گفتار نسبت به دشمن هم آلوده سازد، تا چه رسد به آشنا و منتقد و مخالف:

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَ لَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ وَ قُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ اللّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنِهِمْ وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ وَ يَرْعَوِيَ عَنِ الْغَيِّ وَ الْعُدْوَانِ مَنْ لَهِجَ بِهِ.»[47]

«من هرگز خوش نمى دارم كه شما دشنام گو و بد زبان باشيد، امّا اگر از كردار زشت و ظالمانه آنان (دشمن) با رعايت ادب و معيارهاى اخلاقى و انسانى سخن گوييد و آنان را همان گونه كه هستند وصف كنيد، اين شيوه و اين كار به درستى و آزادمنشى نزديك تر و در بيدارى و عذرخواهى رساتر است!

شما به جاى دشنام و افراط كارى به جاست كه بگوييد: پروردگارا! ما و آنان را از كشته شدن رهايى بخش، و ميان ما و آنان، صلح و سازش پديد آور و آنان را از بيراهه روى و تعصبورزى و تعصب انگيزى، به راه راست راهنما باش، تا آن كسى كه حق را نمى داند، بشناسد و آن كسى كه به كينه توزى و دشمنى پاى مى فشارد و به خودسرى و بيداد آزمند است، بازايستد و حقوق و آزادى مردم را به رسميت شناسد!»

در جامعه مطلوب به سبب آزادى انديشه و كرامت بخشيدن به انسان، همه را آزادمنش و بزرگ و عزيز و داراى حقوق و حرمت مى نگرند و كردارى كه از آن بوى حقارت و ذلت به مشام رسد، و يا بذر روحيه چاكرمنشى و فرمانبردارى بى دليل و برهان، و بت سازى و پرستش هاى رسوا در دل ها و مغزها بيفشاند، از هيچ فرد و گروهى، بر نمى تابند.

پيشواى آزادمنش و آزاده پرور اين جامعه به گروهى از مردم يكى از شهرهاى مرزى ـ كه با ديدن آن آزادمرد روزگاران، پياده شدند و به نشان گرامى داشت او، پيشاپيش مركبش دويدند ـ فرمود:

«اين كار حقارت آميز چه بود كه انجام داديد؟ پاسخ دادند: رسم ادب و احترام است و ما اين گونه زمامداران و بزرگان خود را در مراسم استقبال و بدرقه بزرگ مى داريم! فرمود: به خداى سوگند كه اميران شما از اين كار حقارت بار شما، سودى نمى برند و شما نيز در اين جهان، اين گونه خود را به رنج و ذلت مى افكنيد و در سراى آخرت نيز جز شقاوت و بدبختى نخواهيد درويد.»[48]

شاهكارى تحسين برانگيز

دانش و فرهنگ اگر در راه انسانيت و ارزش هاى والاى انسانى به كار گرفته شود; نعمت خدا و موهبت او به انسان است و در اين صورت به ابزار سلطه و فريب و كردنكشى و تحميل ذلت به ديگران تبديل نمى گردد، و يا به خدمت زور و زر و تزوير در نمى آيد.

برخى اين نعمت بزرگ را در راه فخرفروشى و رقابت هاى ويرانگر و مستى و پستى به كار مى گيرند، و برخى ديگر براى درگيرى و ستيز و به زمين زدن ديگر جامعه ها.[49]

برخى براى نمايش و نمايشگاه در پى دانش و فرهنگ اند و برخى براى تحميل سلطه ظالمانه خود به مردم، و يا استقرار سلطه منطقه اى يا جهانى:

«وَ اِيّاكُمْ اَنْ تَطْلُبُوهُ لِخِصال اَرْبَع: لِتُباهُوا بِهِ الْعُلَماء، اَوْتمارُوا بِهِ السُّفَهاء، اَوْ تراؤُوا بِهِ فِى الْمَجالِس، اَوْ تصرفُوا وُجُه النّاسِ اِلَيْكُمْ لِلتَرَؤّس ... .»[50]

اما جامعه مطلوب، هرگز نعمت دانش و فرهنگ را اين گونه ناسپاسى نمى كند، بلكه هدف آن از دانش طلبى و فرهنگ پرورى عبارت است از:

1ـ شناخت و آگاهى به راز و رمز و هدفدارى هستى، انسان و آفريدگار انسان;

2ـ شناخت وظايف و مسؤوليت هاى انسان;

3ـ براى عملكرد شايسته و عادلانه;

4ـ براى ساختن دنيايى آزاد و آباد و زيبنده و در جهت كسب آخرت شايسته.

ادامه دارد

پى نوشت :

[1]- سوره ذاريات (51) آيه 56.

[2]- سوره نحل (16) آيه 36.

[3]- سوره اسراء (17) آيه 44.

[4]- سوره نحل (16) آيه 36.

[5]- همه اين جمله ها برگرفته از قرآن و روايات است و بسيار درخورِ دقت.

[6]- سوره حج (22) آيه 42.

[7]- سوره انبياء (21) آيه 73.

[8]- سوره نور (24) آيه 55.

[9]- نهج البلاغه، ترجمه دكتر شهيدى، خ 193، ص 225 ـ 226.

[10]- نهج البلاغه، قصار 237.

[11]- سوره عنكبوت (29) آيه 45.

[12]- سوره بقره (2) آيه 45.

[13]- نهج البلاغه، خ 218.

[14]- نهج البلاغه، ترجمه دكتر شهيدى، خطبه 227، ص 261 ـ 262.

[15]- سوره زمر (39) آيه 17.

[16]- در قرآن شريف، فراتر از 50 مرتبه، انسان با واژه «عقل» و مشتقات آن، در چهره هاى گوناگون و به مناسبت هاى مختلف به خردورزى دعوت شده است.

[17]- سوره اعراف (7) آيه 179.

[18]- سوره انفال (8) آيه 22.

[19]- سوره يونس (10) آيه 100.

[20]- سوره ملك (67) آيه 10.

[21]- بيشتر اين جمله ها از روايات اقتباس شده است. ر.ك: ميزان الحكمه، جلد 7، ص 540; الحياة، ج 1، ص 40 ـ 50.

[22]- الحياة، ج 1، ص 50.

[23]- سوره حشر (59) آيه 21.

[24]- سوره بقره (2) آيه 219، 266 و 269; آل عمران (3) آيات 13، 137 و 191; انعام (6) آيات 11، 36، 50 و 152.

[25]- ر.ك: سوره علق (96) آيات 1 ـ 8.

[26]- سوره جمعه (62) آيه 2.

[27]- سوره رعد (13) آيه 16.

[28]- الحياة، ج 1، ص 57.

[29]- نهج البلاغه، ترجمه دكتر شهيدى، خطبه 34، ص 35 ـ 36.

[30]- سوره قلم (68) آيه 1.

[31]- سوره توبه (9) آيه 122.

[32]- الحياة، ج 1، ص 54.

[33]- الحياة، ج 1، ص 55.

[34]- الحياة، ج 1، ص 54.

[35]- الحياة، ج 1، ص 56.

[36]- همان.

[37]- همان، ص 56.

[38]- الحياة، ج 1، ص 57.

[39]- نهج البلاغه، نامه 53.

[40]- الحياة، ج 1، ص 35.

[41]- الحياة، ج 1، ص 36.

[42]- بحار، ج 2، ص 265.

[43]- سوره آل عمران (3) آيه 60.

[44]- سوره زمر (39) آيه 18.

[45]- سخنى است از حضرت امام صادق ـ عليه السلام ـ .

[46]- نهج البلاغه، خ 216.

[47]- نهج البلاغه، خ 206.

[48]- نهج البلاغه، قصار 37.

[49]- الحياة، ج 1، ص 159.

[50]- ميزان الحكمه، ج 6، ص 480.